أعوذُ باللَه منَ الشَّيطان الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمنِ الرَّحيم‌

الحَمدُ لِلَّه رَبِّ العالَمين وَالصَّلوة والسَّلام عَلى‌

سَيِّد المُرسَلين و أشرَف النَّبيّين مُحمَّدٍ وَ آل ه الطَّيّبي ن الطّاه رين‌

وَ اللَعنة عَلى أعدائهِم أجمِعين إلى يومِ الدّين‌

 امام صادق علیه‌السّلام خطاب به عنوان بصری می‌فرمایند:

 وَ لايُدَبِّرَ العَبدُ لِنَفسِهِ تَدبِيرَا

 «بنده در قبال پروردگار خودش تدبیری نباید بیندیشد.»

 راجع به این فقره و شعوب مختلفی كه ممكن است از این فقره در شئون مختلف زندگی، زندگی به نحو عام كه از او تعبیر به حكومت و سیاست مدن و یا زندگی به تعبیر خاص به معنای اشتغالات شخصی، چه در محیط كار و اشتغال به كسب و یا در محیط خانه و زندگی عائلی و یا در امور شخصیه كه مربوط به شخص انسان است قرار شد كه مطالبی عرض بشود.

 تا بحال صحبت در مبانی حكومت اسلامی بود و بحث در اینكه در حكومت انبیاء چه ملاكهایی باید مورد توجه قرار بگیرد و چه مسائلی باید در این حكومتها بدان پرداخته بشود و از چه قضایا و مسائلی باید پرهیز بشود. مطلب در حد وسع جلسه‌

 و دوستان تا هفته پیش نسبت به مبانی حكومت اسلامی تمام شد. البته مطالب دیگری هم هست كه انشاءاللَه به یك نحو دیگری دوستان و رفقا ممكن است از آن مطالب اطلاع پیدا كنند.

 نكته انطباق این فقره امام صادق علیه‌السّلام با مطالبی بود كه راجع به تدبیر و تقنین قوانین در حكومت اسلامی باید بدان پرداخته بشود. البته این مسأله در مورد سایر شئونی كه عرض خواهد شد، هم مورد توجه قرار خواهد گرفت.

 از یك طرف حضرت می‌فرمایند كه بنده تدبیری نسبت به مسائل خودش نباید داشته باشد، در قبال پروردگار كارهای خودش را بر اساس تدبیر نباید قرار بدهد؛ از طرف دیگر آنچه را كه ما طبق موازین عقلی و دلایل نقلی مشاهده می‌كنیم تنظیم دقیق امور اجتماعی و امور شخصی براساس موازین و مبانی موضوعه عقلائیه و شرعیه است. چگونه بین این دو مطلب را وفق بدهیم؟

 در جلسات گذشته صحبت به اینجا رسید كه متقن‌ترین حكومتها و عالی‌ترین و راقی‌ترین اقسام حكومتها در دنیا و به طور كلی از ابتدای خلقت بشر تا انتهای آن براساس حكومت توحید است. فقط حكومت توحید است كه می‌تواند آن ربط توحیدی بین انسان و بین پروردگار را به فعلیت برساند و از نواقص و قصورات در جامعه‌ای كه آن جامعه ارتباط آنها با پروردگارشان ارتباط توحیدی است جلوگیری كند.

 تمام حكومتها براساس یكسری افكار و نظرات و آراء شخصیه و توافقاتی است كه از محدوده فكر بشر تجاوز نمی‌كند. بر همین اساس است كه پس از مدتی به نقص یا نواقصی در آن قوانین می‌رسند و تبصره‌هایی را كه برای آن قوانین وضع می‌كنند حكایت از همین، قصور نظرات و قصور آراء در كیفیت تقنین قوانین دارد. قانونی را وضع می‌كنند بعد متوجه می‌شوند فلان گوشه‌اش لنگ است، قانونی را وضع می‌كنند بعد متوجه می‌شوند كه با فلان طیف و با فلان مسأله ناسازگار است، قانونی را وضع می‌كنند بعد متوجه می‌شوند كه با بقیه قوانین وفق نمی‌دهد، بعد شروع می‌كنند برای حل و فصل كردن و در اینجا دیگر آراء و نظرات مختلف مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. اما خدای متعال در قوانینی كه وضع می‌كند، در آن قوانین قصوری نسبت به قانون دیگر مشاهده نمی‌شود؛ زیرا تمام این قوانین منبعث است از مبداء عصمت، عصمت نه به معنای نفس معصوم علیه‌السّلام، عصمت به معنای حقیقت مطلق‌ ذلِكَ بِأَنَّ اللَه هُوَ الْحَقُّ ... الحج، ٦ الحج، ٦٢ لقمان، ٣٠ آن حقیت مطلقه و حقیت لایتجزی و آن حقیتی كه‌ لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ فصلت، ٤٢

 هیچ باطلی و هیچ نقطه نقصانی در این حقیت راه ندارد و امتزاج بین حق و باطل در قانون الهی وجود ندارد. این حقیت مطلقه است كه منشاء برای تقنین قوانین است. بنابراین چطور می‌شود تصور كرد كه در حكومت انبیاء و در حكومت ائمه علیهم‌

 السّلام و یا در حكومت اولیاء الهی كه از نقطه نظر اتصال نفس به نفس مباركه ولایت كلیه امام زمان خودشان متصل شده باشند و مطلب را بدون واسطه نفسانی خیلی دقت كنید در اینجا مسأله را بدون وساطت نفسانی از همان مبداء وحی و یا مبداء ولایت تكوینیه و مطلقه اتخاذ می‌كنند دیگر در اینجا قصور، تقصیر، خلط و مزج بین حق و باطل نمی‌تواند به هیچ وجه من الوجوه معنا و مصداق پیدا كند.

 در اینجا الآن این نكته در ذهنم خطور كرد گرچه مسأله یك جریان خصوصی بود، ولی حیفم آمد این مطلب را از رفقا و از دوستان دریغ كنم.

 یك روز من نشسته بودم، یكی از افرادی كه از دوستان مرحوم آقا بود در زمان سابق، قبل از انقلاب آمده بود برای دیدن ایشان، صحبت راجع به حكومت شده بود، خیلی عجیب بود، در همان زمانهایی كه هنوز زمرمه بعضی از تغییرات و تحولات پیدا شده بود ولی مسأله‌ای شكل نگرفته بود و جریانی بوجود نیامده بود، راجع به این مسائل دقیقاً به یاد ندارم كه مرحوم آقا چه مطالبی را به آن شخص می‌فرمودند، اشكالاتی در ذهنش بود و خیلی مسأله عجیب بود در وقتی این مطالب مطرح می‌شد كه عرض كردم هنوز مسأله‌ای بوجود نیامده بود و در ذهن شخصی شاید به طور كلی اصلًا خطور نمی‌كرد كه تغییر كلی و تبدل اساسی در نظام حكومتی كشور بوجود بیاید، ایشان داشتند برای آن شخص شرایط حاكم اسلامی و حكومت اسلامی را بیان می‌كردند و اینكه از شرایط و خصوصیات حكومت انبیاء و

 حكومت اولیاء الهی این است كه با آن مبداء ولایت مطلقه و مبداء خلافت كلیه الهیه ارتباط و اتصالی داشته باشد كه دائماً بدون هیچ گونه تأخیری و بدون هیچ گونه فاصله زمانی و بدون هیچ گونه تأملی و بدون هیچ گونه دخل و تصرفی همان طور آن مطلب از ناحیه مقام ولایت بیاید و صرفاً زبان او و نفس او به عنوان معبر و به عنوان ممر و به عنوان واسطه برای كلمات ولی مطلق و امام زمان ارواحنا فداه قرار بگیرد. این شرط حكومت انبیاء الهی است. به این كیفیت وقتی كه این مطلب را برای آن فرد مطرح می‌كردند، بعد یك تأملی كردند در این موقع آن شخص رو كرد به ایشان و گفت شما در ارتباط با این مبداء در چه حال و در چه كیفیتی هستید؟ این سؤال سختی بود، یعنی می‌خواست در بزنگاه مطلب و در بزنگاه آن موقعیت خلاصه مچ ایشان را بگیرد كه خلاصه شما در این موقعیت به چه نحو هستید؟ ایشان مدت مدیدی سرشان را پایین انداختند و من خیال می‌كنم می‌خواستند به یك نحوی از جواب دادن طفره بروند، هی می‌خواستند سرشان را بلند كنند ولی هی دوباره سرشان را پایین می‌انداختند و می‌خواستند خلاصه ... ولی دیدند از آن طرف، او هم ول نمی‌كند خلاصه منتظر پاسخ است و آن شخص هم از علماء بود و فعلًا به رحمت خدا رفته است خدا رحمتش كند و همه هم می‌شناسید اگر اسم بیاورم. بعد سرشان را بلند كردند و گفتند: چطور من الآن در طبقه دوم بودند بر افرادی كه در این طبقه اول از زن و بچه و فرزندانم اشراف‌

 دارم، همین طور آن حضرت بر من اشراف دارد. این یك حرف شوخی نیست، این حرفی نیست كه یك نفر عادی به زبان بیاورد؛ من این مطلب را تا به حال نگفته بودم در ارتباط با این مسأله دیگر دیدم در اینجا جایش است كه باید این مطلب گفته بشود.

 خب از آن طرف هم كه ما به اخلاق ایشان و به صدق ایشان و به صحت كلام ایشان واقف هستیم. اولًا شخصی بود كه از نقطه نظر علوم ظاهری در عالی‌ترین حد از نظر و رأی قرار داشت چه در مسائل شرعی و یا مسائل فلسفی و عرفانی و یا در مسائل سیاسی و اجتماعی و از آن طرف هم موقعیت ایشان و خصوصیت ایشان چیزی نبود حالا چه مطلبی برای ما این قضیه ثابت می‌كند، دیگر قضاوت مطلب بر عهده رفقا است.

 این حكومت حكومت انبیاء خواهد شد، حكومتی كه امام صادق علیه‌السّلام آن حكومت را بدست بگیرد آن حكومت در آن عصمت مطلقه است، حكومتی كه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام او را به دست بگیرد، در این حكومت عصمت است. حالا كار نداریم كارگزاران و حكام آن حضرت آیا بر طبق نظر و رأی امام علیه‌السّلام عمل می‌كنند و یا اینكه آنها كوتاهی می‌كنند، به این كار نداریم. بودند افرادی در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام كه مخالفت می‌كردند. عبداللَه بن عباس خب مخالفت كرد، یا بعضی از حكام آن حضرت كه حضرت آنها را مورد توبیخ قرار

 می‌دادند. اینها افرادی بودند كه مخالفت می‌كردند، ولی چیزی كه بود این بود كه امام علیه‌السّلام نظرش و رأیش و مطالبی را كه القا می‌فرمود و مسائلی را كه مطرح می‌فرمود این مسائل و این مطالب عصمت محض بود. این نكته است و این مسأله در جای دیگر نیست. در كلام امام علیه‌السّلام حق مطلق است و در كلام من و امثال من اشتباه و خطا؛ و اشكالی هم ندارد و بالاخره ما بشر هستیم و بشر اشتباه و خطا می‌كند و این مسأله مهمی نیست و برای ما هم نقصی نیست، برای امام نقص است ولی برای ما نقص نیست، ما كه فرد عادی هستیم اشتباه و خطا می‌كنیم. انشاءاللَه خداوند در صورتی كه نیتی در كار نباشد می‌بخشد. اما اینكه ما بیاییم و خود را در جای امام علیه‌السّلام بنشانیم و كلماتی را كه القا می‌كنیم و تعابیری را كه می‌آوریم به نحوی باشد كه بوی مشابهت و بوی تنظیر با كلمات و تعابیر امام علیه‌السّلام را داشته باشد نعوذباللَه این مسأله جای سؤال دارد و باید به این مسأله پاسخ گفت.

 بنابراین چكیده مطالب جلسات گذشته با دوستان این شد كه محوریت حكومت در حكومتهای توحیدی و حكومتهای حقه بر اساس مسأله و محوریت توحید قرار دارد، این نتیجه و چكیده این مسائل گذشته.

 خب از آن طرف امام علیه‌السّلام می‌فرمایند كه بنده تدبیری در مسائل نباید داشته باشد. ما كه این همه آمدیم گفتیم: تدبیر! باید در حكومت این كار را كرد، باید در

 حكومت آن كار را كرد، باید این قانون را رعایت كرد، باید عدالت باشد، باید رعایت شؤون همه باشد، باید عرض، ناموس، مال و جان همه افراد حتی اهل ذمه باید در حكومت اسلامی محترم باشد، باید ارزشها را در نظر گرفت، باید ضوابط را بر روابط ترجیح داد، و از این بایدها خیلی گفتیم و رفقا خیلی از این بایدها شنیدند، حالا كدام بكار آید آن را خدا می‌داند، این بایدها به عنوان تدبیر و عنوان تنظیم عبد در برابر حكومت الهی و حكومت اسلامی باید به آن توجه بشود.

 برای تطبیق این مسأله این نكته را باید عرض كنم: ما دو عالم داریم یكی عالم تكوین است و دیگری عالم تشریع، عالم تكوین عبارتست از عالم تقدیرات و نزول قضاء الهی در عالم قدر و در عالم تقسیم و در عالم مظاهر وتعینات و نشآت مادون. این عالم، عالم تكوین است، عالم تكوین یعنی عالم وجود و موجود، عالم ایجاد و هستی دادن و هستی بخشیدن. در این عالم آنچه كه انجام می‌گیرد براساس تقدیرات الهی است كه از لوح محفوظ در وقت خود و در زمان خود به واسطه وسایل و وسایطی در عوالم مادون بخصوص در عالم ماده و كون لباس وجود می‌پوشد. این عالم عالم تكوین است. بر این اساس خداوند انسان را خلق كرده است، به انسان ادراك داده، عقل داده و آن حقیقتی را كه در وجود ملائكه قرار نداده است با آن مقام و با آن عظمت، آن حقیقتی را كه حتی در وجود جبرائیل قرار نداده است، آن حقیقتی را كه در وجود عزرائیل با آن قدرت كه تمام موجودات در

 برابر اراده و مشیت ملائكه مقرب خدا متواضع و خاضع هستند آن حقیقت را در وجود انسان قرار داده و بعد او را به لقب خلیفة الهی مفتخر كرده است. یعنی جبرائیل امین كه تمام علومی را كه بر علوم وجود افاضه می‌شود باید از دریچه نفس جناب جبرائیل عبور كند و به مقدار سعه وجودی هر وجودی در عالم وجود به آن مقدار نسبت به آن وجود افاضه می‌شود، وحی كه برای انبیاء می‌آید به واسطه جبرائیل است، آن مراتب و صوری كه برای اولیاء خدا كشف می‌شود به واسطه وجود جبرئیل است، آن علومی كه در این دنیا در عالم ماده و عالم ظاهر پیدا می‌شود، تمام اینها جرقه‌هایی است كه به واسطه حضرت جبرائیل بر اذهان و بر افكار زده می‌شود، اگر میكروبی كشف می‌شود به واسطه جبرائیل است، اگر اكتشافی در این دنیا و اختراعی می‌شود به واسطه جبرائیل است، اگر مسأله‌ای نقاب از چهره او برداشته می‌شود به واسطه جبرائیل است، تمام این خصوصیات و این علوم به واسطه جناب جبرائیل است، ولی جبرائیل را خدا نفرمود: انی جاعلٌ فی الارض خلیفه، انّی جاعلك خلیفتی، من تو را خلیفه خودم قرار دادم، تمام قدرتها در برابر قدرت جناب عزرائیل همه متواضع و خاضع هستنند، وقتی كه مرگ می‌آید دیگر بین شاه و غیر شاه فرقی نمی‌گذارد، بین مرجع تقلید و بین مقلد فرقی نمی‌گذارد، بین غنی و بین غیر غنی فرقی نمی‌گذارد، و یك ثانیه. .. فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ‌ الأعراف، ٣٤ یونس، ٤٩ النحل، ٦١ وقتی اجل‌

 آنها بیاید اصلًا قابل كم و زیاد نیست. در همان وقت این مسأله انجام خواهد گرفت. واسطه كیست؟ واسطه جناب عزرائیل با این قدرتی كه در عالم وجود دارد، خدا این را خلیفه‌اش نكرده اما خلیفه كیست؟

 خلیفه انسان است. پس آن جوهره و آن مایه‌ای كه در وجود انسان است و همان نشأت گرفته از مقام ذات پروردگار است كه با خطاب. .. نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ... الحجر، ٢٩ ص، ٧٢ این مسأله را ابراز و اظهار فرموده است؛ این مسأله نشأت از ذات نسبت به سایر مخلوقات الهی وجود ندارد، سایر مخلوقات الهی در مراتب مادون ذات منبع و مبداء و منشاء آنها قرار دارد، جناب جبرائیل منبع وجودش از مراتب اسم واحدیت و از مراتب اسماء كلیه الهیه است، اما این واقعیت كه انسان خلیفة اللَه است و مانند نه مثل بلكه مثال وجود پروردگار است، در تك تك افرادی كه در اینجا نشسته‌اند این مسأله وجود دارد. یعنی تمام افرادی كه در این مجلس هستند قابلیت فرا رفتن و بالاتر رفتن از مقام اسماء كلیه و از ملائكه مقرب و رسیدن به مقام ذات را دارند كه بواسطه این نكته به عنوان خلیفة اللَه از آن مسأله تعبیر آورده شده است. این مطلب مربوط به عالم تكوین است.

 براساس عالم تكوین خداوند عالم تشریع را مقرر فرموده یعنی عالم امر و نهی، عالم تكلیف، عالم مسئولیت، مسئولیت پذیرفتن.

 خدای متعال ما را مكلف كرده است براساس آن تكلیفی كه به ما متوجه می‌كند، بر آن اساس به آن نقطه مقصود و به آن فعلیتی كه آن جهت خلیفة الهی را به منصه ظهور برسانیم و همه ما البته من خودم را می‌گویم، شاید همه ما تعبیر غلطی باشد، خب عذر می‌خواهیم، خود ما از این مسأله غفلت كردیم و غفلت می‌كنیم و خود را به غفلت می‌زنیم و متوجه آن واقعیتی كه اگر آن واقعیت را پی‌گیری كنیم، اگر به دنبال برویم و اگر این واقعیت را به مرتبه فعلیت دربیاوریم، با نكات و با توجهاتی كه عالم تكلیف برای ما مقرر می‌كند، آن گاه مثال برای حضرت معبود و حضرت محبوب خواهیم بود كه احادیث قدسی از این نكته پرده برمی‌دارند.

 عبدى اطعنى حتى اجعلك مثلى او مثلى.

 اطاعت مرا بكن در مقام تشریع تا از نقطه نظر تكوین تو را همانند خود كنم.

 أقول للشى‌ء كن فيكون و تقول للشى‌ء كن فيكون من به شى‌ء

 می‌گویم بوده باش، وجود پیدا می‌كند. تو می‌گویی بوده باش وجود پیدا می‌كند. این بوده باش و وجودی كه پیدا می‌كند نه این مراتب ظاهری است كه انجام می‌دهیم، نه این مسائل ظاهری است كه بعضیها انجام می‌دهند، فرض كنید كه مرده زنده می‌كنند، فرض كنید كه یك صورتی را به صورت دیگر درمی‌آورند، اینها كه مال پایین پایین‌های قضیه است.

 اقول للشى‌ء كن فيكون.

 من می‌گویم بوده باش یعنی در همه مراتب وجودی تو به هر نعمتی از نعمات من در همه اسماء كلیه من،

 در اسم بی‌نهایت علیم، در اسم بی‌نهایت قدیر، در اسم بی‌نهایت حی، به هر مقدار كه می‌خواهی بگو و جلو برو، به هر مقدار كه فكرت و سعه وجودی تو اقتضا می‌كند بخواه و ببین به دست می‌آوری یا نمی‌آوری. اینجا همان مقامی است كه پیامبر اكرم از خداوند تقاضا می‌كرد

 رب زدنى فيك تحيّرا

 خدایا تحیر مرا هی بیشتر كن. حیرت مرا در خودت بیشتر كن. خب یك چیز گیرش می‌آمد كه می‌گفت: حیرت مرا در خودت بیشتر كن. تا در قلب و نفس او چیزی وارد نشود كه حیرت معنا ندارد. این مقام تشریع است.

 براساس این مقام ما موظف هستیم طبق آنچه كه خدای متعال به ما امر كرده می‌كند طبق آن انجام بدهیم. حالا در این چیزی كه ما انجام می‌دهیم مطابق با تكوین او و مطابق با تقدیر او هم هست یا نیست این دیگر به ما مربوط نیست. بنده در مقام اطاعت باید آنچه را كه مولا می‌گوید عمل كند. حالا آنچه را كه مولا می‌گوید چیست و چگونه است، دیگر به او ارتباطی ندارد. آنچه را كه مولا می‌گوید آیا در خارج هم جامه عمل خواهد پوشید یا نه دیگر به من ارتباطی ندارد. آنچه را كه مولا می‌گوید آیا او مطابق با خواست و مطابق با نیت من هست یا نه، او دیگر به ما ارتباط ندارد. جهادی كه می‌كنیم باید براساس تكلیف باشد نه بیشتر، صلحی كه می‌كنیم باید براساس تكلیف باشد نه كمتر، ارتباطی كه در جامعه برقرار می‌كنیم باید براساس تكلیف باشد. ارتباطات ما، علائق ما باید براساس تكلیف باشد.

 دوستی و مودتی را كه بوجود می‌آوریم باید بر اساس تكلیف باشد. قطع دوستی و مودتی كه می‌شود باید براساس تكلیف باشد. تمام مسائلی كه در جوانب ما می‌گذرد باید براساس تكلیف باشد، چه ما از ممشای و عالم قضاء و عالم قدر مطلع باشیم مانند ائمه علیهم السّلام و مانند اولیاء بزرگوار الهی كه پرده‌های ظلمت و نور هر دو از جلوی چشمانشان برداشته شده یا اینكه متوجه عالم قضا و قدر نباشیم. فردا نمی‌دانیم چه اتفاقی خواهد افتاد، از مآل این مسأله اطلاعی نداریم، خب نداریم كه نداریم، این مسأله مهمی نیست، حالا اطلاع داشتن برای انسان چه نفعی دارد وقتی كه انسان بداند مكلف است كه بر طبق این راه و بر طبق این مسلك عمل كند.

 روی این جهت وظیفه یك بنده عمل بر طبق ظاهر است. آن ظاهر به هر كیفیتی كه می‌خواهد باشد و باید طبق ظاهر جلو رود. مردم اقبال كنند یا اقبال نكنند، مردم روی بیاورند یا روی نیاورند. (چون بحث راجع به حكومت اسلامی بود، در سایر مسائل صحبت نمی‌كنیم. امروز فقط در این قسمت بحث و در نتیجه‌گیری كه می‌كنیم فقط نسبت به این مطلب می‌پردازیم.) مردم به انسان رو بیاورند یا رو نیاورند، مردم از انسان خوششان بیاید یا خوششان نیاید، مردم به انسان به به و چه چه بگویند یا نگویند، مردم برای انسان حسابی باز بكنند یا نكنند، تعظیم و تكریم نسبت به انسان روا بدارند یا ندارند، تمام اینها از دیدگاه حاكمی كه به آن جهت‌

 غیبی و آن ربط ولایی نسبت پیدا كرده است تفاوتی نمی‌كند. آن حاكم باید فقط و فقط نظام تشریع الهی را مورد توجه قرار دهد، چون در خیلی از اوقات مسأله تفاوت پیدا می‌كند. نظام عالم همان طوری كه عرض شد نظام امتحان است. امتحان هم با دگرگونی و تغییر و تبدّل پیدا می‌شود. یك مرتبه می‌بینی جمعیت طرف مقابل زیاد شد، در ذهن انسان یك شبه پیدا می‌شود، چرا الآن دور رسول خدا چند نفر بیشتر نیستند؟ پس این جمعیتی كه دور رسول خدا بود كجا رفت. از این طرف شبهه پیدا می‌شود، از آن طرف قلوب مخالفین شادی می‌شود الحمدلله افراد كناره‌گیری كردند، الآن افراد كنار آمدند. ولی مؤمنین اینطور نیستند در آیه قرآن می‌فرماید: وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللَه وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَه وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِيماناً وَ تَسْلِيماً الأحزاب، ٢٢ وقتی كه مؤمنین این احزاب را ببینند كه تجمع كردند و دست به دست هم دادند و لشكرها پشت لشكر و سیاهی‌ها پشت سیاهی دارند می‌آیند، مردم منافق و آنهایی كه در قلوبشان تزلزل است آنهایی كه یك مقداری متوجه شدند قضیه چیست، ولی این مقدار نیامده قلب آنها را در اختیار بگیرد. هنوز قلب آنها بین دو طرف ایمان و فكر در نوسان است، این گونه افراد یك مرتبه در وجودشان شك پیدا می‌شود، در آنها شبهه پیدا می‌شود. چرا؟ چون هنوز آن معیارهای سابق در ذهن آنها وجود دارد، هنوز آن مبانی سابق كه حق را در كثرت، در شایعات، در اشاعات، در آن مسائل چشم‌گیر، در آن مسائلی كه‌

 خب طبعاً افراد دنیا برای رسیدن به مطاوِی دنیا از این گونه مسائل استفاده می‌كنند، از تظاهرات استفاده می‌كنند، از اجتماعات استفاده می‌كنند، از زیادی و كثرت آراء استفاده می‌كنند، از این خوش و بشها و تعظیم و تكریم‌ها استفاده می‌كنند، هنوز این موازین در دل اینها رسوخ پیدا كرده و بیرون نیامده، هنوز این مبانی در دل‌ها مستقر شده و چون این مبانی هست وقتی كه یكی از آن مصادیق آن مبانی در خارج تحقق پیدا كند، قلب یك دفعه می‌آید این طرف. حالا این طرف رسول خداست، این طرف امیرالمؤمنین است، این طرف فرض كنید كه امام زمان است (علیهم السلام) ولی این طرف یك نفر برای آنها به حساب می‌آید نه همه افراد. پیغمبر را یك نفر می‌بیند، امام زمان را یك نفر می‌بیند، اگر امام زمان همه افراد باشد خب دیگه اصلًا چشم نباید [غیر] او را ببیند، چشم نباید دیگر غیر از او را ببینید. به قول مرحوم سید احمد كربلایی اعلی اللَه مقامه وقتی كه مرحوم كمپانی رضوان اللَه علیه راجع به مسأله رؤیت كثرتی اشیاء و مسأله تشكیك وجود با مرحوم سید احمد صحبت می‌كند، مرحوم سید احمد جواب دندان شكن به ایشان می‌دهد مؤدبانه ولی بسیار دندان شكن می‌گوید: از مطاوی كلمات آن بزرگ استفاده می‌شود كه خداوند چشم این بنده را به روی همه كثرات و ماسوای خودش كور گردانیده است و غیر از او را نمی‌بیند، خدا كورترش گرداند! یعنی این چشمی كه غیر از خدا را نمی‌بیند، حالا شما بر این خلایق ده برابر هم اضافه كن، باز كور است. اگر آدم‌

 كور وارد این مجلس بشود، آدم نابینا در این مجلس ده نفر باشند نمی‌بیند، یك میلیون نفر هم باشد نمی‌بیند، تفاوتی نمی‌كند. اگر صد میلیون هم باز اضافه شود نمی‌بیند. چرا نمی‌بیند؟ چون نمی‌بیند. این دیدن برای كسی مؤثر است كه چشمش ببیند. اما وقتی یك عارف چشم از غیر خدا می‌بندد و فقط او را می‌بیند و او را مستقل بالذات در همه عالم وجود می‌بیند و تمام خلائق را مرآت و به جنبه عرضی نگه می‌كند نه به جنبه استقلالی، گیرم بر اینكه فرض می‌كنیم فرض كه اشكال ندارد، گرچه از نقطه نظر ریاضی و همین طور از نقطه نظر فلسفی عقلًا محال است، هم از نظر ریاضی و هم فلسفی ، این عالم، اجرام سماوی كیهان و این عوالم منظومه و غیر منظومه كهكشان عالم وجود این الآن با این وسعت لایتناهایی كه دارد، دو برابر شود باز آن جنبه غیر استقلالی‌اش سر جای خودش محفوظ است؛ این جنبه اتكای به پروردگارش باز سر جایش محفوظ است. گیرم بر اینكه این عالم وجود صد برابر بشود خب صد برابر بشود. یعنی چقدر الآن ما از كرات، از ستارگان، سیارات، كهكشانها، اجرام سماوی داریم، از نقطه نظر ریاضی و فلسفی غلط است ولی از نقطه نظر یك فهم عامیانه فرض می‌كنیم كه این عالم وجود تبدیل به صد برابر بشود باز همه مخلوق هستند، هیچ وقت این صد برابر شدن اینها را خالق نمی‌كند. اگر دویست برابر بشوند باز دویست برابر مخلوقند، یك میلیارد

 برابر هم بشوند باز مخلوقند. از مخلوقیت یك پله بالاتر نمی‌روند، نه یك پله یك میل بالاتر نمی‌روند و خود را به خالقیت نزدیك نمی‌كنند.

 این لیوان كه الآن فرض كنید در كنار من هست اگر این لیوان را این دوست محترم ما آب در آن نریزد این لیوان همیشه خالی خواهد بود. حالا اگر امثال این لیوان شما هزار تا در این اتاق بچینید تا یك شخصی نیاید این لیوانها را پر نكند این لیوانها خالی است. این هزار تا لیوان بشود دو هزار تا لیوان، باز پر نمی‌شود. صد هزار تا لیوان، هر چه بیشتر بشود احتیاج بیشتر می‌شود. زحمت آن پر كننده بیشتر می‌شود، هی باید كمرش را خم كند یكی یكی اینها را پر كند. البته برای خدا كاری ندارد. منتها اگر جنبه مادی داشته باشد، بخصوص كه طرف دیسك هم داشته باشد خب دیگر سر صدمی همانجا می‌نشیند، در حالی كه خداوند دارد كه. .. اللَه الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ ... الأحقاف، ٣٣ از خلق اینها هیچ وقت خدا به ستوه درنمی‌آید.

 این مسأله و این جهت آن جهتی است كه در دیدگاه یك عارف است، عارف هیچ گاه به كثرت نگاه نمی‌كند. یكی از معیارهایی كه خداوند به دست ما می‌دهد، همیشه عارف به وحدت نگاه می‌كند نه به وحدت به معنای یك وحدت نقطه‌ای و مشارٌالیه، به آن وحدت ذهنی خودش عارف نگاه می‌كند. هزار نفر می‌آیند در مقابل یك عارف می‌ایستند، عارف تمام این افراد را مجسمه می‌بیند، همه اینها صحبت‌

 می‌كنند می‌گوید خب بالاخره یك ضبطی توی اینها گذاشته‌اند، دارند اینها حرف می‌زنند. فرض كنید كه یك مجسمه، یك رُبات را شما در نظر بگیرید، بعد هم یك نوار در آن بگذارند، سپس از دهان این رُبات فرض كنید كه صدا بیرون بیاید هیچ وقت در ذهن شما پیدا شده كه این عقل دارد، شعور دارد، نه، برنامه است كه پروگرامه شده، برنامه شده به آن داده‌اند، این طبق آن برنامه می‌آید كار می‌كند، دستش را تكان می‌دهد، صدایی از دهان او خارج می‌شود، فرض بكنید كه صحبت می‌كند. ولی هیچ گاه این اعمال ظاهر شما را به شعور و به حیات او نمی‌رساند. هزار تای غیر از اینها هم انجام دهد باز شما می‌گویید این بدون شعور و بدون حیات است.

 در دیدگاه یك عارف تمام مخلوقات عالم وجود حكم ربات را دارند، حكم مجسمه را دارند، مجسمه‌ای كه آن جنبه تعلق و آن جنبه ربط است كه فقط به اینها حیات می‌دهد. آن جنبه اتكاء به پروردگار را از اینها بگیری همه اینها ربات هستند، همه اینها باد هستند، همه اینها بادكنك هستند، همه اینها عروسك هستند، هیچ وجود استقلالی در اینها ندارد. لذا می‌فرماید وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللَه وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَه وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِيماناً وَ تَسْلِيماً الأحزاب، ٢٢ وقتی كه مؤمنین احزاب را دیدند گفتند این همان چیزی است كه خدا به ما وعده داده، وعده بهشت، وعده رفتن به نعمات الهی الآن پیدا شده، ای كاش ای احزاب شما زودتر می‌آمدید، ای كاش زودتر به جنگ اسلام می‌آمدید، ای كاش زودتر

 می‌آمدید تا اینكه خداوند آن توفیق شهادت را زودتر نصیب ما می‌كرد. چرا الآن آمدید؟ سال گذشته می‌آمدید. هذا ما وَعَدَنَا اللَه وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَه وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِيماناً وَ تَسْلِيماً تسلیم آنها بیشتر می‌شود، ایمان آنها بیشتر می‌شود. اما كفار تا اینها را می‌بینند شروع می‌كنند لرزیدن! چه شد ای رسول خدا، تو كه به ما وعده دادی، تو كه به ما وعده دادی همه جا را می‌گیری، تو كه به ما وعده دادی مكه را می‌گیری، یمن را می‌گیری، هند را می‌گیری، كذا را می‌گیری چه شد؟ الآن به یك ساعت كار ما تمام است. خب این یكی از ملاكهای برای دو طرف است. آن طرف، زیادی را ملاك می‌بیند و این طرف وحدت را ملاك می‌بیند. آن جهتی را كه خدا در او قرار داده او را ملاك می‌بیند.

 حالا به یك مسأله اشاره می‌كنیم. عالم وجود كه همان عالم تشریع است، یعنی در كنار عالم تشریع به جریانش ادامه می‌دهد، برای این مسائل و برای این كمالات نظام امتحان را خداوند قرار داده. در این نظام امتحان است كه اصلًا مسأله تشریع مفهوم پیدا می‌كند، مسأله تشریع هویت خارجی پیدا می‌كند. اگر امتحان نباشد خب همه به یك منوال حركت می‌كنند، اگر تغییر و تبدّلات نباشد همه یك نحوه حركت می‌كنند، همانطوری كه خدای متعال برای هدایت مردم و برای به فعلیت درآمدن آن استعدادات مبانی را قرار داده، كتاب آورده، مطالب بیان كرده، برای توجه و اسوه قرار دادن در مسائل بزرگانی را در اختیار قرار داده است؛ همین طور در كنار این‌

 قضیه شیطان مطالبی را به همان كیفیت می‌آید قرار می‌دهد. یعنی عالم، عالم امتحان است دیگر، اگر حضرت موسایی بیاید با ید بیضا و با آن عصای مخصوص در كنارش سَحَره هم قرار می‌دهد، آنهایی كه می‌آیند و چشم مردم را گول می‌زنند و احساسات مردم را در اختیار می‌گیرند، آنها هم همین طور در كنارش می‌آیند. اگر فرض بكنید كه حضرت موسی با معجزاتش می‌آید، سامری هم از آن طرف می‌آید و یك كارهایی را انجام می‌دهد كه آن افرادی كه باید گول بخورند و فریب بخورند و مورد امتحان قرار بگیرند آنها هم می‌آیند این را هم می‌بینند.

 بله آن سحره به حضرت موسی گفتند قالُوا يا مُوسى‌ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ‌ الأعراف، ١١٥ اول من القی یا تو می‌اندازی، اول تو بیا نشان بده. خلاصه اول بیاور آنچه را در آستین داری به ما نشان بده یا اینكه ما شروع كنیم. حضرت موسی‌ قالَ أَلْقُوا شما اول آنچه را دارید بیاورید. خب شاید حضرت موسی خواسته اولًا احترام آنها را نگهدارد، در مقام تواضع می‌گوید: نه، شما بفرمایید. بالاخره شما چند نفر هستید، جمعیت‌تان بیشتر است. یا اینكه نه، او در یك مقام اطمینان و در یك مقام اعتمادی هست‌ ... فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ ... الأعراف، ١١٦ ببینید شیطان نمی‌آید یك كنار بایستد و دست بسته همین طور نگاه كند و ببیند كه پیغمبری آمد و با مسائل ظاهر دارد می‌آید جلو و مردم را در اختیار می‌گیرد. ید بیضا مسأله ظاهر است، عصا مسأله ظاهر است، اژدها شدن و حیه شدن و مار شدن مسأله ظاهر است، می‌گوید هان تو با مسأله ظاهر می‌آیی من هم با ظاهر می‌آیم؛ تو

 عصا می‌آوری كه تبدیل به اژدها بشود، من هم سحر را به این مردم یاد می‌دهم كه با سحر و جادو و امثال ذلك تحریك قوایی را بكنند و به واسطه آن، امور غیر عادی از آنها سر بزند، لذا سحر و جادو و اینها ما داریم. فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ‌ چشم مردم را تسخیر كردند، به سحر در آوردند اعین و نظرهای مردم را. .. وَ جاؤُ بِسِحْرٍ عَظِيمٍ‌ الأعراف، ١١٦

 خیلی سحر بزرگی آوردند. این شبكه‌های اینها و این طنابهایی كه در دست داشتند با همان اراده نفسانی كه از آنها در ملكوت این شباك وارد می‌شد و صور مثالی آنها را تصرف می‌كرد شروع كرد نفس اینها را دستخوش این تغییرات در آوردن، یك دفعه دیدند اینها دارد حركت می‌كند. این كه ریسمان بود اما الآن تبدیل به مار شده دارد همین طور حركت می‌كند (وَ أَوْحَيْنا إِلى‌ مُوسى‌ أَنْ أَلْقِ عَصاكَ فَإِذا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ)[[1]](#footnote-1) به موسی ما گفتیم حالا تو عصایت را بیانداز، این عصا تمام افك، افك یعنی خلاف، افك یعنی خلاف واقع، یعنی تهمت یعنی مسأله خلاف حق را مطرح كردن، آن افك آنها را بلعید، آن خلاف واقعی كه آنها بوجود آورده بودند آن را گرفت بلعید. یعنی وقتی آن عصا را انداخت یك مرتبه تمام آنچه را كه آنها، همه آنها را خورد و مردم دیدند دیگر چیزی نماند. درست نشد. و وقع الحق و بطل ما كانوا یعملون. اینجا موقع امتحان است. بسیار خوب موسی آمد این عمل‌

 را انجام داد، سحره آمدند این عمل را انجام دادند، نتیجه كار چه شد؟ نتیجه این شد كه غلبه با موسی شد. اینجا مردم باید تصمیم بگیرند. خوب دیدید دیگر، جلوی چشم همه مردم هم بود. مردم در اینجا باید تصمیم بگیرند.

 دو دسته در اینجا بودند: یك دسته سحره، اینها ایمان آوردند، تصمیم گرفتند. متوجه شدند تا حالا در باطل بودند، متوجه بودند كه تا به حال بر خطا رفتند و وقتی كه دلیل و بینه الهی برای آنها روشن شد اینها فوراً قبول كردند؛ مطلب تمام. فرعون هم گفت: می‌گیرم، می‌كشم، تكه تكه می‌كنم. گفت هر كاری می‌خواهی بكن بكن، ما مسأله را یافتیم. این یك دسته.

 دسته دوم همین مردمی كه دارند نگاه می‌كنند خوب چرا قبول نكردید؟ بالاخره دیدید. شما هم دیدید، شما هم این مسأله را دیدید، شما هم به این نكته باطل پی بردید، شما هم این حق را مشاهده كردید. چرا شما اسلام نیاوردید؟ اینها دستخوش عذاب الهی می‌شوند. پس بنابراین ما می‌بینیم در اینجا شیطان می‌آید و در كنار این مسأله برای خودش دام قرار می‌دهد. در كنار این راه انبیاء و در كنار راه اولیاء این هم می‌آید دام قرار می‌دهد. تازه این دامها دامهای ظاهری است، حالا برویم توی دامهای باطنی. در مقابل واقعیت می‌آید مكاشفه دروغ قرار می‌دهد، در مقابل واقعیت می‌آید خواب دروغ قرار می‌دهد، در مقابل واقعیت می‌آید مسائلی را به نظر انسان می‌آورد كه انسان خیال می‌كند اینها درست است. این مسأله ظاهر،

 مسأله باطن هم در آنجا به جای خود. ملاك آن مبانی است. اینجاست كه باید انسان در این دو واجهه و در این دو مسأله‌ای كه مواجهه با حق و مواجهه با باطل است آن ملاكاتی را كه آن ملاكات هیچ گونه خدشه برنمی‌دارد و با موازین شرعی و عقلی آن ملاكات تثبیت شدند آنها را به كار بگیرد. اینجا دیگر شیطان نمی‌تواند بیاید جلو و لنگ بیاندازد، اینجا دیگر شیطان دستش باز می‌شود. لذا دارد شیطان از هر جایی من بر این بنی‌آدم وارد می‌شوم، در جلوی او قرار می‌گیرم، پشت سر او را می‌بندم، در سمت راست او واقع می‌شوم، در سمت چپ تمام راهها را بر او می‌بندم.

 بر طبق روایتی داریم كه شیطان نسبت به بنی‌آدم اصلًا مانند دم و مانند خون در رگهاست. ما به این نفس خودمان به همین وجود، به همین وجود فیزیكی از خون نزدیكتر سراغ داریم. حیات تمام سلولهای ما به واسطه خون است، این خون را قطع كنند در عرض چهار دقیقه مغز از كار می‌افتد، در عرض چند دقیقه در عرض یك ساعت قلب از كار می‌افتد، در عرض شش ساعت چشم از كار می‌افتد، تمام اعضا همان لحظه از كار می‌افتند. این خون را اگر بگیرند یكی یكی این سلولها آن ماده حیاتیشان را از دست می‌دهند، با تركیباتی كه در هوا و امثال ذلك پیدا می‌كنند، كم كم از آن حالت طبیعی خارج می‌شود و بعد متعفن می‌شوند و بعد از بین می‌روند. نزدیك‌ترین شی‌ء به بدن انسان و به تمام سلولهای وجودی ما خون است‌

 كه به واسطه خون آن سلولهای بدنی ما ارتزاق پیدا می‌كنند. خون می‌آید در كنار سلول قرار می‌گیرد، به واسطه یك مایعی كه بین آن سلول را و بین خون را ارتباط می‌دهد آن مواد غذایی داخل در آن مایع می‌شوند، چون آن سلول در داخل آن مایع قرار دارد آن مكش می‌كند و آن غذاها را به خود می‌گیرد. اگر این قضیه نباشد تمام سلولها همه از كار می‌افتند. شیطان اینطور در وجود ماست، تصور نكنیم كه ما فقط از نقطه نظر ظاهر.

 این خیلی مسأله مهمی است. این مطلب را امروز بی‌دلیل عرض نمی‌كنم. این مسأله بسیار مسأله حساس و مهمی است و ما باید بدانیم كه این كلكهای شیطان دستمان باشد، فریبهای شیطان دستمان باشد، به صورت پیغمبر می‌آید خودش را بر ما جلوه می‌دهد، به صورت ملك می‌آید خودش را بر ما جلوه می‌دهد.

 مرحوم آقا می‌فرمودند: یكی از افراد آمده بود پیش یك بزرگی و گفته بود من حالاتی دارم وقتی كه داشت حالاتشان را برایش تعریف می‌كرد، می‌گفت مرا این طور می‌برند، ملائكه می‌آیند مرا از زمین برمی‌دارند، جسم در روی زمین است روحم می‌رود بالا، از این مطالب هست، كم و بیش وجود دارد و آسمان اول می‌روم اشیاء را می‌بینم، آسمان دوم را می‌بینم تا به آسمان چهارم در آنجا مرا سیر می‌دهند و برمی‌گردانند. خلاصه حالات خوشی داریم. آن شخص گفت وقتی به آن آسمان چهارم رسیدی یك بسم اللَه بگو، بسم اللَه كه كفر نیست یك بسم اللَه‌

 بگو. همین كه به آسمان چهارم رسیدم بسم اللَه گفتم یك مرتبه دیدم مرا از آن بالا همین ملائكه‌ای كه با چه عزت و احترام و تكریم و تخت روان می‌آوردند از آنجا چنان با مغز از آن آسمان چهارم مرا زدند كه خوردم زمین و وقتی كه بلند شدم دیدم در كنار یك پیت سطل آشغال و زباله، من در آنجا افتادم و یك بوی تعفنی تمام فضای مرا فرا گرفته. یعنی محیط آلوده و لجن را به صورت بهشت و به صورت عنبر و نسرین برای انسان شیطان درمی‌آورد. این مال مجرای باطن است. خیلی باید حواسمان جمع باشد! اینطوری مسأله را آسان نگیرید، خیلی مسأله مهم است، محیط متعفن را به صورت یاس و نسترن برای ما درمی‌آورد. آن وقت همه اینها به خاطر این است كه نفس آمده و مسخر شیطان شده، شیطان آمده بر او دست انداخته، آن مبانی را كنار گذاشته، آن موازینی كه آن موازین را باید جامه عمل بپوشاند آن موازین را كنار گذاشته، وقتی كنار می‌گذارد خوب شیطان كه یك دفعه نمی‌آید یك صورت قبیحی را برای او بیاورد، به یك صورت هیولا بیاید، به یك صورت اختاپوس بلند شود بیاید برای انسان جلوه كند. خوب طبعاً انسان فرار می‌كند، طبعاً انسان از صور وقیحه و صور قبیحه تنفر دارد او می‌آید مثال انسان را مطابق با خواست خودش در می‌آورد، صور مثالی را كه ما باید ببینیم آن صور مثالی را رنگ‌آمیزی می‌كند، نقش می‌بندد، شروع می‌كند به تصویر كشیدن. نقاش است دیگر، نقاش نقاش است، اصلًا معنای نقاش یعنی به هر كیفیت آن نقشه را مطابق با

 ذهن خودش درمی‌آورد. الآن در مقابل من ساعت است این صورت ساعت را نقاش می‌آید و از حالت دایره خارج می‌كند، به حالت بیضی. این صورت ساعت را از حالت دایره خارج می‌كند به حالت مربع، و شكلی را می‌سازد. این افرادی را كه فرض كنید این فیلمهایی كه می‌سازند این فیلمها چیست؟ یك نفر می‌نشیند پشت میز شروع می‌كند صحنه‌سازی كردن، یك نفر را دزد می‌كند، یك نفر را قاتل می‌كند، یك نفر هم مقتول می‌كند، چند تا ماشین درست می‌كند اینها را توی سر همدیگر می‌زند دو ساعت بنده و سركار را سر كار می‌گذارد این می‌شود شیطان. تمام این چیزهایی را كه ما می‌بینیم همه می‌شود شیطان، همه این فیلمها شیطان است، اصلًا نه صورت خارجی دارد، كی توی آن صحنه بوده كه فیلم برداشته. حالا بر فرض هم بوده به چه درد ما می‌خورد؟ یك نفر نشسته پشت میزی ذهن جوالی دارد، این طرف و آن طرف شروع می‌كند هی هیجان می‌دهد این قضیه را بالا می‌برد، می‌كشد، هی گسترش می‌دهد، هی ذهن مخاطب را در حال انتظار و توجه قرار می‌دهد، آخر یكی زد یكی را كشت بعد هم چند نفر آمدند گرفتند او را چند ساعت؟ دو ساعت وقت ما تلف شد و به هوا رفت. این می‌شود شیطان این یك قسم است.

 یك قسم هم صورت مثالی ما را می‌آید در آن تغییر ایجاد می‌كند. ما می‌بینیم واقعاً هم می‌بینیم، در دیدن اشتباه نمی‌كنیم، می‌بینیم ولی آنچه را می‌بینیم واقعیت است یا آنچه را كه می‌بینیم او ساخته و پرداخته است!

 یك روز یكی از افراد از شاگردان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بودند، من مدتی بود كه یك مطالبی از او می‌شنیدم، مطالبی می‌شنیدم كه با موازین نمی‌توانستم آن مطالب را وفق بدهم، نسبت به حالش می‌دیدم كم كم حال این دارد تغییر می‌كند، در همان زمان سابق قبل از زمان انقلاب این مسأله كم كم بروز و ظهور پیدا كرد و بعد سالهای بعد دیگر یك لباس عملی و جامه عملی به خود پوشید. من دیدم این حالاتشان كم كم دارد تغییر پیدا می‌كند. البته خوب گاهگاهی مرحوم آقا تذكراتی به او می‌دادند ولی ظاهراً او ترتیب اثر نمی‌داد. یك روز به من گفت فلانی به اعتقاد شما اگر یك شخصی كه در ارتباط با استاد هست خوب در زمان ایشان بود دیگر، در زمان مرحوم پدرمان بود و بعد خود این با امام زمان ارتباط پیدا كند آیا دیگر باید دوباره به استاد مراجعه كند یا نه؟! دیگر آن ارتباطش با امام زمان كافی است؟! من به ایشان گفتم: آیا آن امام زمان دستوراتی كه می‌دهد موافق با دستورات استاد است یا مخالف است؟ اگر موافق باشد پس بین استاد و امام زمان فرقی نیست، دیگر نباید اطاعت بكند. چه معنا دارد! اگر مخالف هست شما باید در اینجا به فكر فرو بروی چرا دستورات امام زمان مخالف با دستورات استاد درآید؟! مگر نه این استاد است‌

 كه تو را به این امام زمان رسانده، پس چرا حالا دیگر دستوراتش مخالف است، پس تو باید در استاد شك كنی یا در امام زمان باید شك كنی؟ یك كدام از این دو تا و چون این استاد جنبه ظاهر دارد نه صور مثالی و ممكن است آن امام زمان تو صورت مثالی داشته باشد نه چهره واقعی، پس بنابراین باید استاد را فعلا به او تمسك كنی و از او دست برداری زیرا این مورد اعتماد توست. این قضیه برایش یك قدری گران آمد. از این قضیه سالها گذشت. كم كم این حالش عوض شد، حالش تغییر پیدا كرد و من آثار كدورت و تاریكی را در چهره او می‌دیدم. بعداً مطلع شدیم كه اصلًا این با بعضی از گروهها ارتباط دارد و با بعضی از افراد و با بعضی از مسائل و خلاصه حالا بیش از این توضیح نمی‌دهم و به طور كلی اصلًا مسأله‌اش فرق كرد و حالاتش به طور كلی تغییر كرد. یك روز من در منزل مرحوم پدرمان نشسته بودم در همان منزل بیرونی در مشهد. ایشان یكی از رفقا را صدا زده بودند گفته بود كه من می‌خواهم تهران بروم. ایشان گفته بود برو پیش فلان شخص بگو فلانی گفته است آن امام زمانی را كه شما می‌بینی آن امام زمان نیست بلكه او شیطان است. ما این مطلب را به شما گفتیم تا اینكه یك وقت نیایید و بگویید بزرگان مسأله را متوجه شدند و به ما تذكر ندادند. ایشان آمد در تهران و به آن شخص مراجعه می‌كند، در مغازه‌اش می‌رود می‌بیند بله خیلی بساط خیلی مهیا است و افرادی در آنجا هستند و منتظر دستور و خلاصه عرض ادب و سایر مطالب‌

 دیگر. ایشان خیلی صریح و جلوی همه این مطلب را می‌گوید كه فلان شخص به شما پیغام داده و اینطور گفته. خیلی منقلب می‌شود و سرش را پایین می‌اندازد. وقتی آن شخص برای من تعریف كرد بعد سرش را بلند كرد و گفت نخیر، ایشان اشتباه می‌كند، من اشتباه نمی‌كنم. خوب و بعد به همین كیفیت قضیه جلو می‌رود و جلو می‌رود در حالتی كه خوب مسأله از نقطه نظر فنی و از نقطه نظر حجت برای او تمام شده بود. در یك مجلسی وقتی كه من با او صحبت كردم این مسأله را برای او تمام كردم. ولی در اینجا می‌بینیم كه مطلب چطور است، می‌رود دوباره همان قضیه قضیه سحره. قضیه روشن شد دیگر. خوب چرا قبول نمی‌كنی وقتی كه مسأله روشن می‌شود، وقتی مسأله واضح می‌شود، خوب چرا قبول نمی‌كنی؟ البته خلافش هم بوده كه یك همچنین مطلبی اتفاق افتاده. بعد وقتی كه مسأله روشن می‌شود آن طرف قبول می‌كند و بعد راهنمایی پیدا می‌كند و بعد راهش باز می‌شود و در همان طریق قرار می‌گیرد. این قضیه قضیه شیطان و این قضیه قضیه امتحان است و این یكی از اسرار الهی است.

 یكی از اسرار الهی این است كه به همان كیفیتی كه یك ولی خدا یا امام علیه‌السّلام در مسیری حركت می‌كند و به آن كیفیت و به همان طریق مردم را راهنمایی می‌كند شیطان می‌آید مانند او مطلب را برای این گروه بیان می‌كند و برای این گروه روشن می‌كند. امیرالمؤمنین لشگر به سمت شام بسیج می‌كند، معاویه از آن طرف لشگر

 بسیج می‌كند. امیرالمؤمنین می‌آید نماز می‌خواند، نماز جمعه می‌خواند، با تمام افراد. معاویه هم می‌آید آن طرف نماز می‌خواند، نماز جمعه می‌خواند. امیرالمؤمنین می‌آید در اینجا با قرآن استناد می‌كند همین عمروعاص می‌آید قرآنها را بر سر نیزه می‌كند این شیطان است دیگر، شیطان می‌آید این كارها را انجام می‌دهد.

 در زمان خلافت قضیه چه بود؟ قضیه مگر غیر از این بود كه همین كثرت جمعیت آمد حق را از امیرالمؤمنین غصب كرد و آن سامری و عجل او، گوساله و عجل او، عمر و ابابكر را آورد بر خلافت نشاند؟! مگر همین جمعیت نبود؟ امیرالمؤمنین نان جو می‌خورد این عمر هم نان و سركه می‌خورد. هان این هم همین را می‌خورد، مردم هم می‌دیدند. او كه نمی‌آمد بوقلمون و فرض بكنید قرقاول از هندوستان بیاورد برایشان، نه می‌خورد و جلوی مردم هم تظاهر می‌كرد. و تمام این. اما وقتی كه نوبت به حق می‌رسید و وقتی كه می‌آمد آن شخص از او سؤال می‌كرد در جواب آن مسائل می‌ماند. خوب به جای اینكه حق را بدهد دستش، نه نمی‌داد. چرا نمی‌دهی؟ چرا حق را به علی نمی‌دهی؟ چرا می‌گویی لا اتحمله حیاً و میتاً زنده و مرده‌ام نمی‌توانم این حكومت علی را تحمل كنم. چرا؟ اینها همه شیطان است. آن نان و سركه‌ای كه این می‌خورد، اگر دنیا را برلیان می‌كردند و در انگشترش قرار می‌دادند، اینقدر برایش لذت بخش نبود، آن ریاست، آن التذاذ نفسانی كه به واسطه‌

 حكومت بر مردم برای انسان پیدا می‌شود، نه غذا می‌تواند به آنجا برسد، نه سایر لذات می‌تواند به آنجا برسد. آن كیف نفسانی كه برای شخص است اینها نباید ما را گول بزند. باید مطابق با موازین و مبانی انسان حركت كند. حالا این نحوه عمل كردن اینكه یك روز مسأله تغییر پیدا می‌كند فردا آن طور می‌شود، پس فردا اینطور می‌شود، در حركت یك عبد نباید اثر بگذارد.

 لذا مرحوم آقا می‌فرمودند به همه افراد در زمان قبل از انقلاب، در آن زمانی كه با مرحوم آیت اللَه خمینی در آن مسائل انقلاب با هم همكاری داشتند، تشریك مساعی داشتند، افرادی كه وارد در این گروه می‌شدند و در آن جریان خاص ایشان و ارتباط بین مردم با آن به اصطلاح مبداء برای این حركت فراهم می‌كردند، شرط اصلی را عبودیت و اخلاص در عمل می‌دیدند، می‌گفتند كه عملت همیشه باید خالص باشد، در هر حركتی كه می‌كنی باید خلوص نیتت را حفظ كنی. اگر یك روز این حكومت به نتیجه رسید نباید توقع داشته باشی كه تو را وزیر و وكیل كنند! نباید توقع داشته باشی كه تو را رئیس مجلست كنند، نباید توقع داشته باشی. عملت را الآن باید درست انجام بدهی بعد حركت كن. اگر نمی‌توانی نیا. الآن عملت را باید خالص كنی، فردا آمدند گفتند آقا ما به شما نیاز نداریم، نیاز ندارید كه نداشته باشید، نباید ناراحت بشوی، نباید بگویی چون من در زندان رفتم پس حق با من است. التفات می‌كنی. نباید بگویی چون من شكنجه دیدم پس من باید بشوم‌

 رئیس، وكیل و وزیر. از این چیزها نباید باید بگویی. چون این انقلاب بدست من بوده، اگر یك شخص دیگر كه اصلح از من و افضل بر من است نباید بیاید جای من را بگیرد. نه اگر این كار باشد اینكار مال نفس است، خوب با بقیه چه فرقی می‌كنی؟ بقیه افراد در انقلابات، در تبلیغات، در بیا و برو در سایر كشورها می‌آیند جلو برای كاندیداها زحمت می‌كشند، پول می‌دهند، خرج می‌كنند كه وقتی كه این جناب شد كاندیدا فلان كار انجام بدهد. الحمدلله این كه در ما نیست حالا مربوط به كشورهای دیگر فلان كار را انجام بدهد، فلان جنس را رد كند، فلان تسهیلات را فراهم كند، فلان مال را چه كار بكند. اینها، این بازاریها و این طرف و آن طرف و كارخانه‌دارها و اینهایی كه فرض كنید در سایر كشورها می‌آیند برای كاندیداها مسائلی را به وجود می‌آورند، تبلیغات می‌كنند و چه و چه می‌كنند، مقصودشان چیست؟ برای رضای خداست؟ آنی كه این كاندیدا را می‌آید به رأس می‌نشاند برای رضای خداست، خدای توی كار اونها نیست. او فقط برای اینكه وقتی كه او می‌آید او را وزیر بكند، او را وكیل بكند، او را منشی بكند، او را فرض كنید كه موانع و مسائل طبیعی را برای او بوجود بیاورد برای این این كار می‌كنند.

 اما مرحوم آقا از اولین حرفی كه به آن فردی كه می‌آمد می‌زدند از آن اول گرفته تا بقیه دقت كنید از آن اول تا بقیه اول حرفی را كه می‌زدند این بود كه اگر نیتت برای خدا نیست نیا! اول برو نیتت را خالص بكن، با نفست ور برو، مطلب را پایین‌

 و بالا بكن. وقتی كه این مسأله برای تو تثبیت شد، وقتی كه نهایت قضیه برای تو روشن شد، بنا را بر این بگذار كه یك مسئولیت به تو نخواهند داد. بنا را بر این بگذار كه یك نفر تكریم تو را نخواهد كرد، بنا را بر این بگذار كه یك نفر كمترین احترامی به تو روا نخواهد داشت، وقتی كه دیدی حالا مساوی شد، حالا پاشو بیا آن وقت چند نفر می‌آیند؟ هیچی یك نفر هم نمی‌آید آن وقت بیا، این می‌شود «لایدبر العبد تدبیرا» بنده نباید تدبیری برای خودش در حكومت داشته باشد كه اینكار را بكنم برای این، این عمل را انجام بدهم. برای اینكه به این نتیجه برسم این عمل را انجام بدهم. برای اینكه به این منفعت برسم! نه عبد می‌گویند آقا برو جلو برو، بگویند: بایست. بگویند: حركت كن، حركت كن. عبد است بروم اینجا. چه كار دارد به اینكه الآن به نتیجه می‌رسد یا به نتیجه نمی‌رسد. چه كار دارد به اینكه اگر من این كار را انجام بدهم چه منافعی بر من مترتب خواهد شد. به این كار ندارد. چرا كار ندارد؟ چون به یك مطلب اهمی مشغول است او دیگر. تمام این حكومتها را ربات می‌بیند. او تمام این افراد را مهره می‌بیند اون تمام این جریانات را فقط در یك مسیل و یك نهری كه آن نهر در حال حركت است و می‌خواهد به دریا برسد. او دارد به دریا نگاه می‌كند، او دیگر فرد نمی‌بیند، او دیگر نماینده نمی‌بیند، او دیگر وكیل نمی‌بیند، او وزیر نمی‌بیند، او رئیس‌جمهور نمی‌بیند، او رهبر نمی‌بیند، او هیچ كس را نمی‌بیند، و فقط خدا را می‌بیند و بس. همین. آمدند بردند

 شكنجه‌اش كردند. بودند از این افراد! از این افراد بودند. خدا رحمت كند مرحوم آیت اللَه دستغیب را، ایشان از جمله افرادی بود كه من می‌توانم بگویم ایشان مصداق این قضیه و این مسأله بود. بسیار مرد بزرگواری بود و من از این جهت اسم ایشان را می‌برم كه خوب البته نسبت به دیگران اطلاع كافی ندارم. ولی چون ایشان را می‌شناختم و می‌شناسم و مقامات ایشان برای بنده محرز است، از این نقطه نظر ایشان از زمره این افرادی بود كه به این مطلب مرحوم آقا توجه داشت؛ بارها می‌فرمود: در شدائد هر وقت شیطان می‌خواهد بیاید و برای من شبهه‌ای ایجاد كند آن كلام آقا سیدمحمدحسین در ذهن من می‌آمد كه آقا نیتت را اول خالص كن بعد بیا! این همیشه جلوی من را می‌گرفت. خیلی خوب است دیگر. مسأله خیلی مسأله مهمی است تا اینكه یك نفر تمام این زحمات را برای این انجام می‌دهد كه وقتی كه به نتیجه رسید فلان پست را پیدا كند، فلان مقام را پیدا كند، اگر در فلان قضیه كاندیدش نكردند دیگر قلم را بردارد و هر چه می‌خواهد در روزنامه نثار كند. این می‌شود حكومت غیر انبیاء.

 حكومت انبیاء در آن عبودیت است، حكومت انبیاء حكومت مالك اشتر است، همین مالك اشتر فرمانده بود اگر در یك جا امیرالمؤمنین می‌گفت مثل یكی از افراد برو، فرمانده كسی دیگری باشد، خم به ابرو نمی‌آورد، خدا را هم شكر می‌كرد، خدا را هم شكر می‌كرد، الحمدلله راحت شدیم. حالا بالاخره علی یك وظیفه به گردن‌

 ما انداخته، حكومت انبیاء حكومت محمد بن ابی‌بكر بود كه از طرف آن حضرت والی مصر شد. حكومت انبیاء حكومت اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بود، حكومت سلمان. سلمان كیسه نان خشك را انداخته بود روی دوشش سوار الاغ شده بود، یك چوب هم دستش گرفته بود آفتابه این آقا حاكم عراق شده مثلًا آمده، از طرف عمر آمده بود، می‌خواهد حكومت عراق و مداین و اینها را و ایران و همه اینها در زیر سلطه جناب سلمان بود دیگر، سوار الاغ كیسه نان پشتش و آفتابه، آمدند به او گفتند: حاكم را ندیدی دارد می‌آید؟ آمده بودند به استقبال. گفت: كی؟ گفتند: سلمان. گفت: چه كارش دارید؟ گفت: هیچی آمدیم به استقبالش گفت: حالا دارالاماره را به من نشان بدهید. گفت: خود من هستم. اینها با آن مبانی آمده بودند به استقبال حاكم دیدند همه چیز به هم ریخت. این یك فرض بكنید كه درویش فقیر آسمان جل آمده اینجا و می‌گوید من حاكمم! شما چه می‌خواهید؟ شاخ می‌خواهید؟ شما كلاه كذا می‌خواهید؟ شما الماس كوه نور و دریای هند و این حرفها می‌خواهید بنده روی سر و تاجم بگذارم؟ اینجور در میان مردم با افتخار و با عزت و با رفعت و اینها حركت بكنم این است؟ نه.

 پس كلام امام صادق علیه‌السّلام اینجا دیگر كم‌كم معنای خودش را پیدا می‌كند. در مسائل حكومتی از یك طرف دقیق‌ترین و ظریف‌ترین مبانی عقلی و توحیدی و اسلامی باید مد نظر قرار بگیرد، و از طرف دیگر این تدبیری نباید داشته باشد. در

 مقام عبودیت باید باشد. عملش را باید برای خدا انجام دهد. حالا این كارهایی كه دارد می‌كند به نتیجه می‌رسد یا نمی‌رسد، به او مربوط نیست. حالا این عملی را كه دارد انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد، به فكر فردا چطور باشد، یك كاری بكنیم، اینجور یك كاری بكنیم، اون جور غلبه بكنیم، حریف را كنار بزنیم، نه این تدبیرهایی كه منبعث از نفس و تخیلات نفس است، این تدبیرها در نظام حكومتی اسلام جایی ندارد.

 امیدواریم خداوند متعال در فرج آن حكومت واقعی و ولی همه ما امام زمان علیه‌السّلام تعجیل بفرماید و ما را آماده، آماده، امام زمان كه را می‌خواهد؟ امام زمان افرادی را می‌خواهد كه با همین مرام و با همین مبانی جلو آمدند و حكومت او را قبول می‌كنند، نه با افرادی كه داخل در یك احساسات هستند و داخل در یك تخیلات و مبانی. آن كه الآن همه ما همین طور هستیم. حكومت امام زمان حكومت حق است و ما باید از خدا بخواهیم كه آن مبانی توحیدی و واقعی را قبل از ظهور حضرت در ما متحقق كند كه ما بتوانیم آن منافع و الطاف و آن فایده كامل و فیض كاملی را كه حضرت متوجه افراد می‌كند بیش از پیش و بیش از همه ما بتوانیم از آن استفاده كنیم.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١- سوره الاعراف (٧) آيه ١١٧ [↑](#footnote-ref-1)